

اقناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)^۱

ابوالفضل بنائیان^۲، سیدمحسن بنی‌هاشمی^۳، ندا سلیمانی^۴

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۰۷/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۰

چکیده

رسانه‌ها در جنگ‌های نوین، بیش از آن که صرفاً بازتاب‌دهنده واقعیت باشند، سازندگان روایت‌های مسلط هستند. در این میان، ترکیب روایت‌های رسمی و غیررسمی می‌تواند قدرت اقناع را دوچندان کند. این پژوهش با هدف تحلیل کارکرد اقناعی دو ویدیوی بسیار بازنشرشده از انفجار تجریش انجام شده است؛ نخست، فیلم دوربین مداربسته که توسط صداوسیما منتشر شد و به سبب طرح گسترده تردیدها و سپس واکنش جمعی رسانه‌ای، به یکی از مهم‌ترین اسناد رسمی حادثه بدل شد؛ و دوم، فیلم آماتور شهروندی که به دلیل توانر بالا در شبکه‌های اجتماعی و نیز ارجاع رسانه‌های بین‌المللی- از جمله استناد واحد صحت‌سنجی بی‌بی‌سی- نقشی محوری را در شکل‌دهی روایت مردمی ایفا کرد. پرسش اصلی تحقیق این است که انتشار هم‌زمان این دو روایت تصویری چگونه توانست بر افکار عمومی اثرگذار باشد؟ روش پژوهش، کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای نشانه‌شناختی و گفتمان‌کاوی است. یافته‌ها نشان داد فیلم مداربسته با ثبت عینی لحظه انفجار، سندیت و اعتبار رسمی روایت را تقویت کرد، در حالی‌که فیلم شهروندی با نمایش پیامدهای انسانی و واکنش‌های احساسی، ترس و هم‌ذات‌پنداری بیشتری را برانگیخت. ترکیب این دو روایت، به شکل‌گیری یک روایت چندلایه و اقناعی انجامید که هم جنبه مستند رسمی را داشت و هم جنبه انسانی و احساسی را دارا بود. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد در جنگ روایت‌ها، اتکای توأمان به منابع رسمی و مردمی می‌تواند اعتماد و باورپذیری عمومی را افزایش دهد.

واژه‌های کلیدی

جنگ روایت‌ها، صداوسیما، اقناع، روایت شهروندی، نشانه‌شناسی.

۱. این مقاله براساس نظر گروه دبیران و سردبیر فصلنامه، پژوهشی است.

۲. دانشجوی دکتری مدیریت رسانه، گروه مدیریت رسانه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
abolfazl.banaeian@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه مدیریت فرهنگی و رسانه، دانشکده فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه بین‌المللی سوره، تهران، ایران
(نویسنده مسئول).
mohsen.bani@soore.ac.ir

۴. استادیار گروه ارتباطات، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.
nedasoleimani@iau.ac.ir

مقدمه

در دهه‌های اخیر، با گسترش رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، میدان جنگ صرفاً به عرصه نظامی محدود نمی‌شود، بلکه به حوزه رسانه‌ها نیز کشیده شده است. رسانه‌ها در شرایط جنگی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به افکار عمومی دارند و از طریق انتخاب، برجسته‌سازی و بازنمایی وقایع می‌توانند مسیر روایت مسلط را مشخص سازند. به همین دلیل مفهوم «جنگ روایت‌ها» به یکی از کلیدواژه‌های اصلی در مطالعات ارتباطات و امنیت تبدیل شده است.

در این میان، یکی از پدیده‌های نوین، همزیستی و هم‌افزایی میان روایت‌های رسمی و روایت‌های شهروندی است. رسانه‌های رسمی مانند صداوسیما در ایران، به دلیل جایگاه نهادی خود، از مشروعیت و اعتبار برخوردارند اما معمولاً با تأخیر یا محدودیت در انتشار اخبار مواجه‌اند. در مقابل، روایت‌های شهروندی که توسط افراد عادی با تلفن همراه ثبت و منتشر می‌شوند، خام، بی‌واسطه و احساسی‌اند و می‌توانند اعتماد و هم‌ذات‌پنداری بیشتری ایجاد کنند. ترکیب این دو نوع روایت، می‌تواند قدرت اقناع را افزایش داده و در جنگ روایت‌ها دست بالا را برای یک جریان رسانه‌ای فراهم کند.

حادثه انفجار تجریش نمونه‌ای روشن از این پدیده است. انتشار هم‌زمان دو فیلم - یکی از دوربین مداربسته که از سوی صداوسیما بازنشر شد و دیگری یک ویدیوی آماتور شهروندی در شبکه‌های اجتماعی - فرصت مناسبی برای بررسی چگونگی شکل‌گیری روایت اقناعی چندلایه فراهم آورد. پرسش اصلی این است که این دو فیلم چگونه با وجود تفاوت در منبع، سبک و محتوای تصویری، توانستند به تکمیل یکدیگر منجر شوند و در نهایت روایت واحدی را در افکار عمومی تثبیت کنند.

بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر تحلیل عناصر تصویری و شنیداری این دو فیلم در پرتو نظریه‌های ارتباطی (دروازه‌بانی پیام، اقناع از طریق ترس، گرایش عاطفی و واقع‌گرایی سینمایی) و تبیین کارکرد آن‌ها در تقویت روایت اقناعی است.

با توجه به ماهیت کیفی پژوهش حاضر، مفهوم اقناع در این مقاله نه به معنای سنجش مستقیم تغییر نگرش مخاطبان، بلکه به معنای شناسایی ظرفیت‌ها و سازوکارهای ارتباطی، نشانه‌ای و روایی است که امکان تأثیرگذاری بر مخاطب را فراهم می‌کنند. به بیان دیگر، پژوهش حاضر مدعی اندازه‌گیری میزان اقناع مخاطبان نیست، بلکه می‌کوشد نشان دهد یک پیام تصویری چگونه از طریق ترکیب اعتبار منبع، ساختار نشانه‌ای، عناصر عاطفی و شرایط انتشار، واجد ظرفیت اقناعی می‌شود. این تمایز مفهومی اهمیت دارد، زیرا در مطالعات رسانه‌ای میان «اثر واقعی پیام بر مخاطب» و «ظرفیت اقناعی متن رسانه‌ای» تفاوت وجود دارد.

در این چهارچوب، تحلیل دو فیلم مورد مطالعه بر فرایند تولید معنا و شکل‌گیری شرایط باورپذیری تمرکز دارد؛ شرایطی که می‌توانند زمینه پذیرش یک روایت را در فضای عمومی افزایش دهند. بنابراین، واژه اقناع در این پژوهش به معنای سازوکارهای تولید باورپذیری و ایجاد آمادگی ذهنی مخاطب برای پذیرش یک چهارچوب روایی به کار رفته است.

با وجود گسترش مطالعات مرتبط با جنگ روایت‌ها، بخش عمده این پژوهش‌ها روایت‌های رسمی و روایت‌های شهروندی را به‌صورت دو حوزه مستقل مطالعه کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که یا بر سازوکارهای رسانه‌های نهادی تمرکز داشته‌اند یا بر نقش کاربران در تولید و انتشار محتوا. در نتیجه، اگرچه درباره دروازه‌بانی رسانه‌ای، روزنامه‌نگاری شهروندی، اقناع از طریق ترس و نقش تصاویر در بحران‌ها ادبیات نسبتاً گسترده‌ای شکل گرفته است، اما هنوز تبیین نظری منسجمی درباره چگونگی تعامل این دو نوع روایت و نقش آن‌ها در تولید یک روایت اقناع‌آمیز وجود ندارد. این خلأ به‌ویژه در پژوهش‌های مبتنی بر تحلیل ویدیوهای واقعی بحران‌های امنیتی و جنگی بیش از پیش مشهود است.

پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که قدرت اقناع در جنگ روایت‌ها الزاماً محصول یک روایت منفرد نیست، بلکه می‌تواند از تعامل و هم‌افزایی روایت‌هایی با منشأهای متفاوت شکل گیرد. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد با تحلیل هم‌زمان یک ویدیوی رسمی و یک ویدیوی شهروندی از یک رویداد واحد، سازوکاری را تبیین کند که در آن اعتبار نهادی روایت رسمی و اعتبار تجربی

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجربیش)

روایت شهروندی به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. این سازوکار را می‌توان در قالب مفهوم «هم‌افزایی روایی» (Narrative Synergy) صورت‌بندی کرد؛ وضعیتی که در آن، روایت‌های مستقل نه در تقابل، بلکه در تعامل با یکدیگر، ظرفیت اقتناع و باورپذیری بیشتری نسبت به هر روایت به‌تنهایی ایجاد می‌کنند.

از این منظر، نوآوری پژوهش صرفاً در تحلیل یک مطالعه موردی نیست، بلکه در ارائه چهارچوبی مفهومی برای تبیین تعامل میان روایت‌های رسمی و مردمی در فرایند شکل‌گیری روایت مسلط است؛ چهارچوبی که می‌تواند در تحلیل سایر بحران‌های رسانه‌ای و منازعات مبتنی بر جنگ روایت‌ها نیز به کار گرفته شود.

پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. مسیرهای انتشار این دو فیلم چه تفاوتی داشته و این تفاوت‌ها چگونه بر اقتناع مخاطب اثر گذاشته‌اند؟
۲. کدام عناصر تصویری و شنیداری در این فیلم‌ها بیشترین نقش را در ایجاد ترس و هم‌ذات‌پنداری داشته‌اند؟
۳. ترکیب روایت رسمی و روایت شهروندی در نهایت چگونه به شکل‌گیری یک روایت چندلایه و اقتناعی منجر شده است؟

پیشینه پژوهش

۱. جنگ رسانه‌ای و جنگ روایت‌ها

رسانه‌ها در شرایط بحرانی و جنگی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی افکار عمومی دارند. رایبسنسون (۲۰۰۲) با طرح «اثر CNN» نشان داد که رسانه‌ها می‌توانند هم به‌عنوان محرک و هم به‌عنوان محدودکننده سیاست خارجی عمل کنند. انتمن (۲۰۰۴) نیز با نظریه قاب‌بندی توضیح داد که چگونگی روایت رسانه‌ای می‌تواند مسیر سیاست‌گذاری عمومی را تغییر دهد. در سطح داخلی، مولانا (۱۳۷۹)، ضیایی‌پرور (۱۳۹۰) و سمیعی (۱۴۰۱) جنگ رسانه‌ای در ایران را بررسی کرده‌اند و نشان داده‌اند که رسانه‌های رسمی نقشی محوری در بازنمایی بحران‌ها دارند. با این حال، بخش عمده این پژوهش‌ها کلان‌نگر بوده و کمتر به مطالعه موردی فیلم‌های واقعی جنگی پرداخته‌اند.

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

مطالعات جدیدتر نشان داده‌اند که «جنگ روایت‌ها» دیگر منحصر به رسانه‌های رسمی نیست. به‌عنوان مثال، سؤلمان و همکاران (۲۰۲۵) در مورد منازعه اسرائیل-فلسطین نشان دادند روایت‌های مردمی در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به ایجاد «روایت‌های متضاد» منجر شوند. به همین ترتیب، de Bruijn و همکاران (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای بر بستر کشور مالی توضیح دادند که چگونه کاربران عادی با استفاده از محتوای تولیدی خود به بازیگران جنگ اطلاعاتی بدل شده‌اند.

۲. روایت‌های شهروندی و تکمیل روایت رسمی

Allen و Zelizer (۲۰۰۴) اهمیت تصاویر در شکل‌دهی روایت‌های جنگی را برجسته کرده‌اند. در ایران نیز صادقی و هادیان (۱۳۹۴) نقش رسانه را در جنگ نرم با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران تحلیل کرده‌اند. اما در دهه اخیر، پژوهش‌ها بیش‌ازپیش بر نقش روایت‌های مردمی تأکید کرده‌اند. یافته‌های Fernández-Castrillo و Ramos (۲۰۲۴) نشان می‌دهد در عصر «پست‌حقیقت»، محتوای تصویری تولیدشده توسط کاربران گاهی معتبرتر از روایت‌های رسمی جلوه می‌کند. این موضوع به‌ویژه در پژوهش حاضر اهمیت دارد، زیرا فیلم شهروندی انفجار تجریش توانست بعد انسانی و عاطفی روایت را تکمیل کند.

۳. دروازه‌بانی بصری و نقش کاربران

Shoemaker و Vos (2009) نظریه دروازه‌بانی را در ارتباطات تبیین کردند، اما در عصر دیجیتال، کاربران نیز به دروازه‌بان بدل شده‌اند. پژوهش Eckhardt و Durani (۲۰۲۴) درباره جنگ اوکراین نشان داد کاربران از طریق تصمیم‌گیری درباره بازنشر یا سانسور تصاویر، به همان اندازه رسانه‌های رسمی در شکل‌دهی به روایت مسلط اثرگذارند. این یافته‌ها به پژوهش حاضر کمک می‌کند تا تفاوت مسیر انتشار فیلم رسمی صداوسیما و فیلم آماتور شهروندی را در چهارچوب دروازه‌بانی دیجیتال توضیح دهد.

۴. اقتناع، ترس و واقع‌گرایی در تصاویر جنگی

از منظر نظری، Witte و Allen (۲۰۰۰) نشان دادند پیام‌های تهدیدآمیز زمانی بیشترین اثرگذاری را دارند که تهدید فوری و ملموس باشد و راهکار مقابله نیز

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

روشن شود. بازن (۲۰۰۵) نیز تأکید داشت خام‌بودن تصاویر و فقدان تدوین بر قدرت اقتناعی و باورپذیری می‌افزاید. پژوهش‌های جدیدتر مانند Kaur و Arora (۲۰۲۵) در زمینه قالب‌بندی رسانه‌ای جنگ اسرائیل-فلسطین و Zasiakin و همکاران (۲۰۲۵) در تحلیل زبانی روایت‌های جنگ اوکراین نیز نشان می‌دهند که با وجود فناوری‌های تحلیلی نوین، عنصر تصویری و انسانی روایت همچنان مهم‌ترین عامل اقتناع است.

۵. جمع‌بندی و خلاصه پژوهشی

مرور منابع کلاسیک و جدید نشان می‌دهد که هرچند جنگ رسانه‌ای، روایت‌های تصویری و نقش شهروند-خبرنگار به‌طور گسترده مطالعه شده‌اند، اما در ایران پژوهش اندکی به تحلیل موردی فیلم‌های واقعی جنگی و بررسی هم‌افزایی روایت رسمی و مردمی پرداخته است. پژوهش حاضر درصدد است این خلأ را پر کرده و با تمرکز بر انفجار تجریش نشان دهد چگونه ترکیب روایت رسمی (فیلم) مداربسته صداوسیما) و روایت مردمی (فیلم آماتور شبکه‌های اجتماعی) می‌تواند به خلق یک روایت چندلایه و اقتناعی منجر شود.

چهارچوب نظری

در این پژوهش، تحلیل گفتمان با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف انجام شده است؛ رویکردی که بر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین استوار است و امکان می‌دهد نحوه بازنمایی کنش‌ها، روابط قدرت و ایدئولوژی در متن‌های تصویری بررسی شود. انتخاب این رویکرد با ماهیت مسئله پژوهش، یعنی کشف سازوکارهای شکل‌گیری روایت مسلط در جنگ روایت‌ها همخوانی دارد. در سطح نشانه‌شناسی نیز از مدل دو سطحی رولان بارت (دلالت‌های مرتبه اول و دوم) استفاده شده است تا نشانه‌های بصری و شنیداری حاضر در دو فیلم، اعم از قاب‌بندی، لרزش دوربین، صداها، محیطی و کیفیت خام تصویر، به‌عنوان حامل معانی آشکار و ضمنی تحلیل شوند. مشخص کردن این دو رویکرد، امکان بازتولیدپذیری تحلیل را تقویت کرده و ارتباط میان نظریه‌های ارتباطی به‌کاررفته (دروازه‌بانی، اقتناع از طریق ترس و گرایش عاطفی) و روش تحلیل را شفاف می‌سازد.

۱. نظریه دروازه‌بانی پیام

نظریه دروازه‌بانی پیام (Shoemaker & Vos, 2009) توضیح می‌دهد که اخبار و اطلاعات در مسیر انتشار از «فیلترها» و «دروازه‌ها» عبور می‌کنند؛ این دروازه‌ها می‌توانند رسانه‌های رسمی، نهادهای سیاسی یا حتی الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی باشند. براساس این نظریه، اهمیت و جهت‌گیری پیام وابسته به این است که چه چیزی اجازه انتشار پیدا می‌کند و چه چیزی حذف می‌شود. در این پژوهش، این نظریه به ما کمک می‌کند تا مقایسه کنیم چگونه یک فیلم از مسیر رسمی رسانه ملی و فیلم دیگر از مسیر غیررسمی شبکه‌های اجتماعی عبور کرده و هر یک چه پیامدهایی در اقتناع مخاطب داشته‌اند.

۲. نظریه اقتناع از طریق ترس

نظریه اقتناع از طریق ترس (Witte & Allen, ۲۰۰۰) بیان می‌کند که پیام‌هایی بیشترین تأثیر را دارند که هم سطح تهدید را بالا نشان دهند و هم راهی برای مقابله ارائه دهند. هنگامی که مخاطب با پیام‌های تصویری مواجه می‌شود که خطر را فوری و شخصی جلوه می‌دهند، احتمال اقتناع‌شدن او افزایش می‌یابد. کاربرد این نظریه در پژوهش حاضر آن است که مشخص شود کدام عناصر تصویری و شنیداری فیلم‌های مورد بررسی (مانند صدای فریاد یا نمایش مستقیم صحنه انفجار) بیش از همه در برانگیختن ترس و اثرگذاری روانی نقش داشته‌اند.

۳. نظریه گرایش عاطفی

نظریه گرایش عاطفی (Zillmann & Cantor, 1977) بر این اساس استوار است که لذت یا تأثر مخاطب در مواجهه با یک اثر رسانه‌ای وابسته به میزان هم‌ذات‌پنداری او با شخصیت‌ها یا قربانیان است. هرچه مخاطب بیشتر خود را جای افراد حاضر در صحنه بگذارد، شدت واکنش احساسی و تأثیر اقتناعی بیشتر می‌شود. این نظریه در تحلیل فیلم‌های واقعی انفجار تجریش کمک می‌کند تا سازوکار ایجاد همدلی و برانگیختگی هیجانی در مخاطب روشن‌تر شود.

۴. زیبایی‌شناسی واقع‌گرایانه

از منظر مطالعات سینمایی، اندری بازن (Bazin, 2005) بر اهمیت «واقع‌گرایی»

تأکید دارد؛ یعنی هرچه مداخله خالق در بازنمایی کمتر باشد، تصویر باورپذیرتر و اقناع‌کننده‌تر است. تصاویر خام و بدون تدوین به دلیل انتقال مستقیم واقعیت، قدرت اقناعی بیشتری پیدا می‌کنند. در این پژوهش، دیدگاه بازن مبنایی برای تحلیل تفاوت میان فیلم رسمی و فیلم شهروندی فراهم می‌کند و توضیح می‌دهد چرا «خام‌بودن» فیلم دوم توانسته است احساس واقعیت و باورپذیری را در مخاطبان تقویت کند.

۵. مفهوم هم‌افزایی روایی

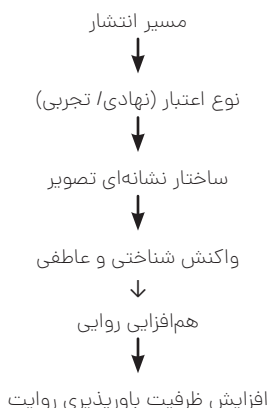
اگرچه نظریه‌های پیشین هرکدام بخشی از فرایند اقناع رسانه‌ای را توضیح می‌دهند، اما برای تبیین تعامل میان روایت‌های رسمی و شهروندی نیاز به یک مفهوم واسط وجود دارد. در این پژوهش این مفهوم با عنوان «هم‌افزایی روایی» پیشنهاد می‌شود.

هم‌افزایی روایی به وضعیتی اشاره دارد که در آن دو یا چند روایت مستقل، به دلیل برخورداری از منابع متفاوت اعتبار، در کنار یکدیگر ظرفیت اقناعی بیشتری نسبت به هر روایت منفرد پیدا می‌کنند. در این وضعیت، هر روایت بخشی از خلأ معنایی روایت دیگر را جبران می‌کند.

در مطالعه حاضر، روایت رسمی از یک منبع اعتبار نهادی برخوردار است؛ زیرا از سوی یک سازمان رسانه‌ای رسمی منتشر شده و بر ویژگی‌هایی مانند ثبت ماشینی، ثبات تصویر و سندیت فنی تکیه دارد. در مقابل، روایت شهروندی از اعتبار تجربی بهره می‌برد؛ زیرا حضور مستقیم فرد ثبت‌کننده، کیفیت خام تصویر و واکنش‌های انسانی، احساس مشاهده مستقیم حادثه را ایجاد می‌کند.

بنابراین، این دو روایت در یک رابطه رقابتی ساده قرار نمی‌گیرند، بلکه نوعی رابطه مکمل ایجاد می‌کنند. روایت رسمی پاسخگوی پرسش «آیا این رخداد واقعاً اتفاق افتاده است؟» است و روایت شهروندی پاسخگوی پرسش «این رخداد چه پیامد انسانی داشته است؟». ترکیب این دو سطح، امکان شکل‌گیری روایتی را فراهم می‌کند که هم از اعتبار مستند برخوردار است و هم توان ایجاد درگیری عاطفی دارد.

بر این اساس، مدل مفهومی پژوهش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:



اگرچه نظریه‌های پیشین هرکدام بخشی از فرایند اقتناع رسانه‌ای را توضیح می‌دهند، اما برای تبیین تعامل میان روایت‌های رسمی و شهروندی در شرایط بحران، نیاز به مفهومی است که بتواند «نحوه تأثیر متقابل» این دو نوع روایت را توضیح دهد. در این پژوهش، این مفهوم با عنوان «هم‌افزایی روایی» (Narrative Synergy) صورت‌بندی شده است. اما این مفهوم صرفاً یک برچسب نظری نیست؛ بلکه دارای مؤلفه‌های مشخصی است که در ادامه به تفکیک تبیین می‌شوند:

نخستین کارکرد هم‌افزایی روایی، پاسخگویی به دو نیاز شناختی متفاوت مخاطب در مواجهه با یک رویداد بحرانی است. براساس نظریه «استفاده و خشنودی» (Uses and Gratifications)، مخاطبان در شرایط بحران به دنبال دو نوع اطلاعات هستند: اطلاعاتی که «ماهیت» رویداد را روشن کنند و اطلاعاتی که «معنای انسانی» آن را آشکار سازند (Katz et al., 1974). روایت رسمی، با تکیه بر ثبت ماشینی، سندیت فنی و بی‌طرفی ظاهری، عمدتاً به نیاز نخست پاسخ می‌دهد و «چیستی» رویداد (چه اتفاقی افتاده است؟) را تأیید می‌کند. در مقابل، روایت شهروندی با نمایش واکنش‌های هیجانی، جزئیات انسانی و تجربه زیسته، به نیاز دوم پاسخ می‌دهد و «چگونگی» تجربه رویداد (این اتفاق چه حسی دارد؟) را منتقل می‌کند. این دو سطح از اطلاعات نه تنها در تعارض با یکدیگر نیستند، بلکه به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که هرکدام خلأ معنایی دیگری را پر می‌کنند. در واقع،

مخاطب برای شکل‌دهی به یک درک جامع از رویداد، به هر دو سطح اطلاعات نیاز دارد و همین نیاز، بستر هم‌افزایی را فراهم می‌آورد.

دومین مؤلفه هم‌افزایی روایی به فرایند «تأییدپذیری متقابل» بازمی‌گردد. در شرایطی که هر یک از روایت‌ها به‌تنهایی با چالش‌های اعتباری مواجه‌اند (روایت رسمی به‌دلیل تأخیر در انتشار و وابستگی نهادی، و روایت شهروندی به‌دلیل کیفیت پایین و نبود منبع قابل استناد)، حضور هم‌زمان آن‌ها می‌تواند یک «چرخه تأیید» ایجاد کند. از منظر نظریه «اعتبار منبع» (Source Credibility) مگ‌گوایر (McGuire, 1985)، اعتبار یک پیام از دو مؤلفه «تخصص» (Expertise) و «قابلیت اعتماد» (Trustworthiness) شکل می‌گیرد. روایت رسمی با تکیه بر تخصص فنی (دوربین مداربسته، ثبت لحظه‌به‌لحظه، عدم دستکاری) مؤلفه اول را تأمین می‌کند، اما به‌دلیل وابستگی به نهاد سیاسی، در مؤلفه دوم (قابلیت اعتماد) با تردید مواجه است. روایت شهروندی، با تکیه بر بی‌واسطگی، حضور فیزیکی و نبود منافع نهادی، مؤلفه دوم را به‌خوبی پوشش می‌دهد، اما در مؤلفه اول (تخصص فنی) ضعیف است. هنگامی که این دو روایت در کنار هم قرار می‌گیرند، یکدیگر را از حیث اعتبار تکمیل می‌کنند: روایت رسمی، جنبه تخصصی روایت شهروندی را تقویت می‌کند و روایت شهروندی، جنبه اعتمادپذیری روایت رسمی را افزایش می‌دهد. این سازوکار را می‌توان «تأییدپذیری متقابل» نامید که نتیجه آن، تولید اعتباری دوچندان برای روایت نهایی است.

سومین مؤلفه هم‌افزایی روایی براساس نظریه «ناهماهنگی شناختی» فستینگر (Festinger, 1957) قابل تبیین است. براساس این نظریه، هنگامی که مخاطب با اطلاعات متناقض یا ناقص مواجه می‌شود، دچار تنش روانی می‌گردد و برای کاهش این تنش، به دنبال اطلاعات تأییدکننده یا تفسیرهای هماهنگ‌کننده می‌گردد. در جنگ روایت‌ها، مخاطبان اغلب با انبوهی از اطلاعات رسمی و غیررسمی مواجه‌اند که ممکن است در ظاهر با یکدیگر ناهماهنگ به نظر برسند. اما هنگامی که روایت رسمی و شهروندی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و یکدیگر را تأیید می‌کنند، ناهماهنگی شناختی مخاطب به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، هم‌نشینی این دو روایت، یک «چهارچوب تفسیری واحد» ایجاد می‌کند که مخاطب را از سردرگمی بیرون آورده و امکان پذیرش روایت را تسهیل می‌سازد. این

اقناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجربیش)

دقیقاً همان کارکردی است که در مطالعه حاضر مشاهده شد: هنگامی که فیلم رسمی با تردید مواجه شد، فیلم شهروندی به‌عنوان «شاهد تأییدکننده» عمل کرد و ناهماهنگی شناختی مخاطبان را کاهش داد.

مفهوم هم‌افزایی روایی گرچه صورت‌بندی جدیدی است، اما ریشه در مفاهیم نظری پیشین دارد. از یک سو، با مفهوم «بینامتنیت» هم‌خوانی دارد که معتقد است معنای هر متن در نسبت با متن‌های دیگر تولید می‌شود. از سوی دیگر، با مفهوم «تناظر گفتمانی» پیوند دارد که توضیح می‌دهد چگونه گفتمان‌های مختلف در تعامل با یکدیگر، گفتمان مسلط جدیدی را شکل می‌دهند. آنچه مفهوم هم‌افزایی روایی به این ادبیات اضافه می‌کند، تأکید بر نقش منشأهای متفاوت اعتبار (نهادی در برابر تجربی) در فرایند تولید باورپذیری است. به بیان دیگر، در هم‌افزایی روایی، نه فقط محتوای روایت‌ها، بلکه مسیرهای انتشار و نوع اعتبار آن‌ها نیز در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و نتیجه این تعامل، خلق معنایی است که بیش از جمع اجزای خود قدرت اقناعی دارد.

اگرچه هر یک از نظریه‌های به‌کاررفته در این پژوهش بخشی از فرایند اقناع رسانه‌ای را تبیین می‌کنند، اما تحلیل ویدیوهای بحران نشان می‌دهد که هیچ‌یک به‌تنهایی قادر به توضیح سازوکار شکل‌گیری روایت اقناع‌آمیز نیستند. در واقع، قدرت اقناع در جنگ روایت‌ها حاصل برهم‌کنش چندین فرایند ارتباطی، ادراکی و نشانه‌ای است که به‌صورت زنجیره‌ای عمل می‌کنند.

در این پژوهش، نظریه دروازه‌بانی پیام نقطه آغاز تحلیل را تشکیل می‌دهد و توضیح می‌دهد که چگونه تفاوت در مسیر انتشار یک محتوا، بر نوع اعتبار و جایگاه آن در افکار عمومی اثر می‌گذارد. پس از عبور پیام از این مرحله، ویژگی‌های بصری و شنیداری هر روایت، براساس دیدگاه واقع‌گرایی بازن و تحلیل نشانه‌شناختی بارت، به تولید معانی آشکار و ضمنی منجر می‌شوند. این معانی، صرفاً حاصل محتوای تصویر نیستند، بلکه از نحوه بازنمایی واقعیت، کیفیت ثبت تصاویر، حضور یا فقدان تدوین، و نسبت میان دوربین و رویداد شکل می‌گیرند. در مرحله بعد، معانی تولیدشده از طریق نشانه‌های تصویری و شنیداری، زمینه فعال‌شدن سازوکارهای هیجانی مخاطب را فراهم می‌کنند. در این سطح، نظریه

اقتناع از طریق ترس توضیح می‌دهد که چگونه بازنمایی تهدید، احساس خطر و فوریت را افزایش می‌دهد و نظریه گرایش عاطفی نشان می‌دهد که چگونه حضور قربانیان، واکنش‌های انسانی و تجربه زیسته، فرایند هم‌ذات‌پنداری را تقویت می‌کند. بنابراین، اقتناع نه نتیجه یک عامل منفرد، بلکه محصول تعامل میان اعتبار منبع، ویژگی‌های نشانه‌ای تصویر و واکنش‌های شناختی و هیجانی مخاطب است.

بر این اساس، چهارچوب نظری پژوهش حاضر، رابطه‌ای خطی میان نظریه‌ها فرض نمی‌کند، بلکه آن‌ها را اجزای یک فرایند واحد می‌داند که در آن دروازه‌بانی رسانه‌ای، ساختار نشانه‌ای تصویر، تجربه عاطفی مخاطب و باورپذیری ناشی از واقع‌گرایی تصویری در تعامل با یکدیگر، روایت مسلط را شکل می‌دهند. در نتیجه، تحلیل هم‌زمان این چهار سطح امکان می‌دهد که فرایند اقتناع در جنگ روایت‌ها نه صرفاً به‌عنوان نتیجه انتشار یک پیام، بلکه به‌عنوان محصول تعامل میان رسانه، متن تصویری و مخاطب تبیین شود.

روش پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و به‌صورت مطالعه موردی انجام شده است. داده‌های تحقیق شامل دو فیلم واقعی از حادثه انفجار تجریش در جریان جنگ ایران و اسرائیل است: نخست، ویدیوی ثبت‌شده توسط دوربین مداربسته که با تأخیر از رسانه‌های رسمی منتشر شد، و دوم، فیلم آماتوری شهروندی که بلافاصله در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شد. انتخاب این دو نمونه به دلیل اهمیت رسانه‌ای، بحث‌های گسترده درباره اصالت آن‌ها و ظرفیت بالای اقناعی‌شان صورت گرفته است.

انتخاب نمونه‌ها به‌صورت هدفمند و براساس منطق نمونه‌گیری نظری انجام شد. معیار نخست، میزان گردش و بازنشر محتوا در فضای رسانه‌ای بود؛ به این معنا که هر دو فیلم باید توانسته باشند فراتر از یک انتشار محدود، وارد چرخه گفت‌وگوی عمومی شوند. معیار دوم، تفاوت در منشأ تولید بود؛ به گونه‌ای که یکی نماینده روایت نهادی و دیگری نماینده روایت شهروندی باشد. معیار سوم، قابلیت تحلیل نشانه‌شناختی و روایی بود؛ یعنی فیلم‌ها باید واجد عناصر بصری و شنیداری کافی برای بررسی نحوه تولید معنا باشند.

اقناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

بر این اساس، انتخاب این دو فیلم نه بر مبنای نمایندگی آماری، بلکه براساس ظرفیت آن‌ها برای آشکارسازی سازوکارهای تولید روایت در شرایط بحران صورت گرفته است. در مطالعات کیفی، هدف از انتخاب نمونه، تعمیم آماری نیست، بلکه دستیابی به فهم عمیق‌تر از یک پدیده و استخراج مفاهیم قابل انتقال به موقعیت‌های مشابه است.

برای تحلیل داده‌ها از رویکردی ترکیبی شامل تحلیل محتوای کیفی، نشانه‌شناسی رولان بارت و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده شده است. در مرحله نخست، هر دو فیلم به‌عنوان «متن رسانه‌ای» بازبینی و عناصر کلیدی آن‌ها شناسایی شدند؛ عناصری مانند تصویر، صدا، زاویه دوربین، کیفیت فنی، حضور یا فقدان تدوین، و واکنش‌های درون قاب.

در مرحله نشانه‌شناسی، از مدل دو سطحی بارت (دلالت‌های درجه اول و دوم) برای رمزگشایی معانی آشکار و معانی ضمنی استفاده شد؛ به این صورت که نشانه‌های بصری و شنیداری همچون لرزش دوربین، فریادها، سکوت، یا خام‌بودن تصویر ابتدا در سطح توصیفی معناگذاری شدند و سپس در سطح ایدئولوژیک و روایی تفسیر شدند. این مرحله کمک کرد ابعاد زیبایی‌شناسی واقع‌گرایانه و نقش آن در تقویت باورپذیری تصاویر روشن شود.

در مرحله بعد، تحلیل گفتمان انتقادی با چهارچوب سه‌سطحی نورمن فرکلاف (توصیف متن، تفسیر روابط بینامتنی و تبیین بستر اجتماعی - رسانه‌ای) اجرا شد تا مشخص شود هر فیلم چگونه گفتمان خاصی را بازنمایی می‌کند: فیلم نخست به‌عنوان «گفتمان رسمی و مستند» و فیلم دوم به‌عنوان «گفتمان مردمی و احساسی». این تحلیل امکان داد که تعامل این دو گفتمان در شکل‌گیری یک روایت مسلط و اقناع‌آمیز بررسی شود.

از منظر نظری، پژوهش بر سه چهارچوب اصلی استوار است: نظریه دروازه‌بانی پیام (Shoemaker & Vos, 2009) برای تحلیل مسیرهای انتشار رسمی و غیررسمی؛ نظریه اقناع از طریق ترس (Witte & Allen, 2000) برای تبیین نقش هیجان و تهدید در درک مخاطب؛ و نظریه گرایش عاطفی (Zillmann & Cantor, 1977) برای فهم سازوکار هم‌ذات‌پنداری. همچنین، رویکرد زیبایی‌شناسی واقع‌گرایانه بازن (۲۰۰۵)

مبنای بررسی این نکته بود که چگونه خام‌بودن و بی‌واسطگی تصاویر قدرت اقتناعی آن‌ها را افزایش می‌دهد.

بنابراین، روش تحقیق حاضر ماهیتی ترکیبی دارد: از یک‌سو، داده‌ها در قالب مطالعه موردی محدود به دو فیلم مشخص هستند؛ و از سوی دیگر، تحلیل آن‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای محتوایی، نشانه‌شناختی و گفتمانی براساس مدل‌های مشخص و بازتولیدپذیر صورت گرفته است. این رویکرد امکان می‌دهد ابعاد اقتناعی، زیبایی‌شناسی و ارتباطی تصاویر جنگی در سطحی عمیق‌تر و چندبعدی‌تر بررسی شوند.

فرایند اجرای تحلیل: به‌منظور افزایش شفافیت و قابلیت بازتولید پژوهش، تحلیل داده‌ها در چند مرحله متوالی انجام شد. در مرحله نخست، هر دو ویدیوی مورد مطالعه چندین بار به‌صورت کامل مشاهده شدند تا روایت کلی، ترتیب رخدادها، ساختار زمانی و عناصر شاخص تصویری و شنیداری شناسایی شود. در این مرحله، پژوهشگر بدون ورود به تفسیر، صرفاً به ثبت مشاهدات اولیه، توالی رویدادها و ویژگی‌های برجسته هر ویدیو پرداخت.

در مرحله دوم، ویدیوها به واحدهای تحلیلی کوچک‌تر تقسیم شدند. واحد تحلیل در این پژوهش، هر بخش معنادار از روایت تصویری بود که دارای یک کنش، موقعیت یا دلالت مستقل محسوب می‌شد؛ از جمله تغییر زاویه دوربین، ورود یا خروج شخصیت‌ها، نمایش صحنه انفجار، واکنش افراد حاضر، فریادها، سکوت، حرکت دوربین، دود، آوار و سایر عناصر مؤثر در تولید معنا. این واحدها مبنای تحلیل‌های بعدی قرار گرفتند.

در مرحله سوم، هر واحد تحلیلی براساس چهارچوب نشانه‌شناسی رولان بارت بررسی شد. در این مرحله، ابتدا دلالت نخست (Denotation) هر نشانه، یعنی آنچه مستقیماً در تصویر مشاهده می‌شود، استخراج شد و سپس دلالت دوم (Connotation) یا معنای ضمنی و فرهنگی آن مورد تحلیل قرار گرفت. این فرایند امکان داد تا تفاوت میان ثبت صرف واقعیت و معناسازی رسانه‌ای مشخص شود.

در مرحله چهارم، یافته‌های نشانه‌شناختی در چهارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف تفسیر شدند. بدین ترتیب، ابتدا ویژگی‌های زبانی و تصویری متن بررسی

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

شد، سپس نحوه تولید و بازتولید معنا در فرایند انتشار هر روایت تحلیل گردید و در نهایت، نسبت هر روایت با زمینه اجتماعی و رسانه‌ای گسترده‌تر تبیین شد. این رویکرد امکان داد که نشانه‌های تصویری صرفاً به‌عنوان عناصر بصری مطالعه نشوند، بلکه در پیوند با فرایند شکل‌گیری گفتمان رسانه‌ای تحلیل شوند.

در مرحله پایانی، نتایج حاصل از تحلیل دو ویدیو به‌صورت تطبیقی مقایسه شدند تا الگوهای مشترک و متفاوت در بازنمایی رویداد، تولید معنا، ایجاد باورپذیری و ظرفیت اقناع استخراج شود. مبنای مقایسه، نه صرفاً تفاوت‌های فنی دو ویدیو، بلکه نحوه مشارکت هر یک در شکل‌گیری روایت نهایی از رویداد بود.

به‌منظور افزایش اعتبار تحلیل، فرایند کدگذاری و تفسیر در چند نوبت بازبینی شد و یافته‌های حاصل از چهارچوب‌های نظری مختلف (نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان و نظریه‌های اقناع) به‌صورت متقاطع با یکدیگر مقایسه شدند. این هم‌سنجی نظری (Theoretical Triangulation) موجب شد که تفسیرها صرفاً بر یک چهارچوب مفهومی متکی نباشند و اعتبار استنباط‌های پژوهش افزایش یابد.

یافته‌های پژوهش

تحلیل تطبیقی دو ویدیوی مورد مطالعه نشان داد که تفاوت میان روایت رسمی و روایت شهروندی صرفاً به تفاوت در زاویه فیلم‌برداری، کیفیت تصاویر یا شیوه انتشار آن‌ها محدود نمی‌شود، بلکه هر یک از این روایت‌ها از طریق ترکیب متفاوتی از نشانه‌های بصری، شنیداری و روایی، معنا و باورپذیری خاص خود را تولید می‌کنند. بر همین اساس، هدف این بخش صرفاً توصیف تفاوت‌های دو ویدیو نیست، بلکه تبیین سازوکارهایی است که این تفاوت‌ها را به تفاوت در ظرفیت اقناع رسانه‌ای تبدیل می‌کنند.

فرایند تحلیل نشان داد که الگوهای مشاهده‌شده را می‌توان در چند محور مفهومی طبقه‌بندی کرد: منبع اعتبار روایت، سازوکارهای نشانه‌ای، برانگیختگی هیجانی، تجربه واقع‌گرایی و ظرفیت اقناع. این محورها به‌صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در تعامل با یکدیگر فرایند شکل‌گیری روایت مسلط را رقم می‌زنند. به بیان دیگر، آنچه موجب افزایش یا کاهش قدرت اقناع هر روایت می‌شود، نه یک ویژگی منفرد، بلکه نحوه هم‌کنشی این عوامل در بستر رسانه‌ای است.

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

بر این اساس، یافته‌های پژوهش در ادامه در قالب پاسخ به پرسش‌های تحقیق ارائه می‌شوند. در هر بخش، ابتدا ویژگی‌های روایت رسمی و روایت شهروندی در ارتباط با پرسش موردنظر توصیف می‌شود، سپس با بهره‌گیری از چهارچوب نشانه‌شناسی رولان بارت، تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و نظریه‌های اقتناع، نحوه تولید معنا و پیامدهای اقتناعی آن تبیین می‌شود. این شیوه ارائه، علاوه بر مقایسه نظام‌مند دو روایت، امکان شناسایی سازوکارهای مشترک و متمایز آن‌ها را در شکل‌گیری روایت غالب فراهم می‌کند.

یافته‌های این پژوهش بر مبنای سه پرسش اصلی سامان یافته است: مسیره‌های انتشار و دروازه‌بانی پیام، عناصر تصویری و شنیداری در ایجاد ترس و هم‌ذات‌پنداری، و نقش ترکیب دو فیلم در شکل‌گیری روایت اقتناعی.

۱. یافته‌های مربوط به پرسش نخست: مسیره‌های انتشار و دروازه‌بانی پیام

نظریه دروازه‌بانی پیام (Shoemaker & Vos, 2009) تأکید می‌کند که اطلاعات پیش از رسیدن به افکار عمومی، از فیلترهایی عبور می‌کند که می‌توانند رسمی یا غیررسمی باشند. داده‌های این پژوهش نشان دادند که دو فیلم انفجار تجریش از دو مسیر کاملاً متفاوت منتشر شدند و همین تفاوت مسیر، بخشی از قدرت اقتناعی آن‌ها را شکل داده است.

فیلم اول: انتشار رسمی با تأخیر

فیلم نخست، که لحظه اصابت موشک و انفجار در میدان تجریش را نشان می‌دهد، توسط یک دوربین مداربسته ضبط شد. مسیر انتشار این فیلم از طریق رسانه ملی (صداوسیما) صورت گرفت. انتشار رسمی فیلم با تأخیری حدود ده روز همراه بود، امری که در ابتدا زمینه تردید درباره اصالت آن را فراهم کرد. با این حال، پس از آن‌که برخی رسانه‌های معتبر بین‌المللی اصالت فیلم را تأیید کردند، این ویدیو به سندی مستند و غیرقابل انکار بدل شد.

این فرایند نشان داد که هرچند دروازه‌های رسمی ممکن است انتشار را به تعویق بیندازند، اما تأیید و مشروعیت بخشی رسمی همچنان می‌تواند قدرت اقتناعی فیلم را تقویت کند. فیلم دوم: انتشار غیررسمی و بی‌واسطه

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجربیش)

فیلم دوم، که چند ساعت پس از انفجار توسط یک شهروند ثبت شد، از طریق شبکه‌های اجتماعی منتشر گردید. استفاده از دوربین روی دست در سطح دلالت نخست، بیانگر ثبت تصاویر بدون تجهیزات تثبیت‌کننده است. در سطح دلالت دوم، این ویژگی به نشانه‌ای از حضور مستقیم فیلم‌بردار در متن حادثه تبدیل می‌شود و فاصله میان مخاطب و رویداد را کاهش می‌دهد. از منظر گفتمانی، این شیوه ثبت تصویر، گفتمان «شهادت عینی» را بازتولید می‌کند و ظرفیت باورپذیری روایت را افزایش می‌دهد. انتشار سریع و بی‌واسطه باعث شد مخاطبان بلافاصله واکنش نشان دهند. هرچند کیفیت تصویری این ویدیو پایین بود، اما همین بی‌واسطگی و «خام بودن» به آن اعتبار بخشید. در فضای رسانه‌ای که مخاطبان نسبت به تولیدات رسمی بی‌اعتمادند، این فیلم به‌عنوان سندی مردمی و معتبر پذیرفته شد.

ترکیب دو مسیر: یافته‌ها نشان دادند که انتشار یک فیلم از مسیر رسمی و فیلم دیگر از مسیر غیررسمی، دو سطح متفاوت از اعتبار ایجاد کرد:

❖ فیلم اول: اعتبار نهادی و رسمی.

❖ فیلم دوم: اعتبار مردمی و تجربی.

ترکیب این دو مسیر، قدرت اقتناعی کلی روایت را افزایش داد. براساس نظریه دروازه‌بانی مدرن، این وضعیت نمونه‌ای است که نشان می‌دهد محتوا می‌تواند هم از مسیر رسمی و هم از مسیر شبکه‌ای عبور کند و هر دو در نهایت به تقویت یک روایت مشترک منجر شوند.

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، تفاوت میان این دو فیلم تنها در سطح محتوا نیست، بلکه به تفاوت در شیوه تولید و توزیع معنا بازمی‌گردد. فیلم رسمی در سطح متن، حادثه را از زاویه یک مشاهده‌گر بیرونی و غیرشخصی بازنمایی می‌کند. نبود حضور انسانی، ثبات قاب و ثبت ماشینی رویداد، گفتمانی مبتنی بر عینیت و سندیت ایجاد می‌کند. در مقابل، فیلم شهروندی حادثه را از منظر شاهد حاضر در صحنه بازنمایی می‌کند. لرزش دوربین، صدای نفس، فریاد و آشفته‌گی تصویری، گفتمانی مبتنی بر تجربه زیسته و شهادت فردی ایجاد می‌کند.

در سطح عمل گفتمانی، مسیر گردش این دو فیلم نیز متفاوت است. فیلم رسمی از مسیر نهاد رسانه‌ای عبور می‌کند و اعتبار خود را از جایگاه تولیدکننده کسب می‌کند؛ در حالی که فیلم شهروندی از طریق بازنشر کاربران و شبکه‌های اجتماعی اعتبار می‌یابد. بنابراین، فرایند تولید معنا تنها در لحظه ثبت تصویر اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مسیر انتشار و مصرف رسانه‌ای نیز بازتولید می‌شود.

در سطح اجتماعی نیز تعامل این دو گفتمان نشان می‌دهد که روایت‌های بحران در عصر دیجیتال دیگر الزاماً محصول یک مرکز تولید معنا نیستند، بلکه از تعامل میان بازیگران مختلف شکل می‌گیرند. این وضعیت همان بستری است که مفهوم هم‌افزایی روایی برای توضیح آن پیشنهاد شده است.

۲. یافته‌های مربوط به پرسش دوم: عناصر تصویری و شنیداری در ایجاد ترس و هم‌ذات‌پنداری

براساس نظریه اقتناع از طریق ترس (Witte & Allen, 2000) و نظریه گرایش عاطفی (Zillmann & Cantor, 1977)، پیام‌هایی که خطر را فوری و شخصی نشان می‌دهند و امکان هم‌ذات‌پنداری با قربانیان را فراهم می‌کنند، بیشترین اثر را بر مخاطب دارند. تحلیل دو فیلم نشان داد که عناصر تصویری و شنیداری مشخصی توانستند این کارکرد را محقق کنند.

فیلم اول: فوریت تهدید

- ❖ تصویر بی‌کات: فیلم مدار بسته بدون هیچ‌گونه تدوین یا حرکت دوربین، لحظه ورود موشک به قاب و انفجار را به‌طور کامل ثبت کرده است. همین بی‌واسطگی باعث شد تهدید به‌شکل فوری و انکارناپذیر درک شود.
- ❖ پرتاب خودروها: صحنه‌ای که خودروها بر اثر انفجار به هوا پرتاب می‌شوند، نشان‌دهنده قدرت تخریب مستقیم و شدید است. این تصویر، برخلاف روایت‌های رسمی اسرائیل که اهداف نظامی را مطرح می‌کرد، غیرنظامیان را قربانی مستقیم نشان داد.

این عناصر موجب شدند فیلم اول، اگرچه فاقد بعد انسانی و احساسی است، اما تهدید را به‌شکلی بی‌واسطه و مستند منتقل کند.

فیلم دوم: تجربه انسانی و احساسی

- ❖ نمایش اجساد: وجود جنازه‌ها در آب و فضای دودآلود، سطح ترس و اضطراب را به مراتب بیشتر کرد.
- ❖ صدای رهگذر: صدای خشم‌آلود و فحاشی فردی که در حال فیلم‌برداری بود، به فیلم بُعدی انسانی و مشارکتی بخشید. مخاطب حس می‌کرد در صحنه حضور دارد و واکنش طبیعی یک شاهد را می‌شنود.
- ❖ لرزش دوربین: لرزش ناشی از ترس فیلم‌بردار خود به عنوان نشانه‌ای از واقعیت و اضطراب عمل کرد.

این عناصر موجب شدند فیلم دوم بیش از فیلم اول هم‌ذات‌پنداری ایجاد کند. نکته کلیدی در تحلیل نشانه‌شناختی این دو فیلم آن است که عناصر بصری و شنیداری تنها به مثابه "ویژگی‌های ظاهری" عمل نمی‌کنند، بلکه کارکرد آن‌ها در سازوکار تولید معنا قرار دارد. در فیلم رسمی، ثبات قاب، بی‌کات‌بودن و فقدان صدای انسانی در سطح دلالت نخست صرفاً به عنوان ویژگی فنی قابل مشاهده‌اند، اما در سطح دلالت دوم به معنای عینیت، بی‌طرفی و ثبت ماشینی واقعیت تبدیل می‌شوند؛ معنای آنی که گفتمان رسمی بر آن‌ها اتکا می‌کند تا روایت خود را ناپرسش‌پذیر بسازد. در مقابل، در فیلم شهروندی لرزش دوربین، فریادها و آشفته‌گی صدا در سطح نخست نشانه‌هایی طبیعی‌اند، اما در سطح دلالت دوم دال بر حضور بدنی، اضطراب و تجربه زیسته می‌شوند و گفتمان "مذاقت مردمی" را تولید می‌کنند. بنابراین، سازوکار اصلی اقتناع نه در خود عناصر بصری، بلکه در گذار آن‌ها از سطح توصیفی به سطح گفتمانی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد. مخاطب نه فقط ناظر بلکه «همراه در فاجعه» شد.

پیوند نظری

- ❖ طبق نظریه اقتناع از طریق ترس، فیلم اول «فوریت تهدید» را به نمایش گذاشت و فیلم دوم «شدت و شخصی بودن تهدید» را برجسته کرد.
- ❖ طبق نظریه گرایش عاطفی، فیلم دوم امکان بیشتری برای هم‌ذات‌پنداری با قربانیان ایجاد کرد، در حالی که فیلم اول بیشتر بعد عقلانی و سندی ماجرا را تقویت کرد.

❖ علاوه بر توصیف عناصر بصری و شنیداری، تحلیل این پژوهش نشان داد که هر نشانه چگونه در ساختار معنایی روایت عمل می‌کند. در فیلم رسمی، ثبات قاب، بی‌کات بودن و فقدان واکنش انسانی، معنای «عینیت»، «بی‌طرفی» و «ثبات ماشینی» را تولید می‌کند و این معانی در سطح ایدئولوژیک به «اعتبار نهادی» تبدیل می‌شوند. در مقابل، در فیلم شهروندی لرزش دوربین، فریادهای ناگهانی، آشفتگی تصویر و حضور بدنی فیلم‌بردار، مجموعه‌ای از «کدهای احساسی» می‌سازند که در سطح دلالت‌های ثانویه به معنای «شهود»، «صداقت تجربی» و «حضور در فاجعه» تبدیل می‌شوند. تضاد این دو مجموعه نشانه‌ای، سازوکار تولید معنا را شکل می‌دهد: رسمی‌بودن فیلم اول معنای احساسی فیلم دوم را عقلانی می‌کند، و تجربه‌زیسته‌ای بودن فیلم دوم معنای فنی فیلم اول را انسانی و باورپذیر می‌سازد. بنابراین روایت اقتناعی نه در محتوای هر فیلم، بلکه در هم‌نشینی و تعامل معنایی نشانه‌ها ساخته می‌شود.

۳. یافته‌های مربوط به پرسش سوم: ترکیب دو فیلم و شکل‌گیری روایت اقتناعی

تحلیل نهایی نشان داد که ترکیب فیلم رسمی و فیلم شهروندی به شکل‌گیری یک روایت اقتناعی چندلایه انجامید.

مکمل بودن دو فیلم

- ❖ فیلم اول به‌دلیل رسمی بودن و ثبت لحظه انفجار، روایت «فنی و مستند» را ارائه داد.
- ❖ فیلم دوم به‌دلیل احساسی بودن و نمایش پیامدهای انسانی، روایت «انسانی و تجربی» را کامل کرد.
- ❖ ترکیب این دو روایت موجب شد هم اعتبار نهادی و هم صداقت مردمی در یک چهارچوب قرار گیرد.

زیبایی‌شناسی واقع‌گرایانه

طبق دیدگاه بازن (۲۰۰۵)، هرچه مداخله خالق کمتر باشد، تصویر واقع‌گرایانه‌تر و اقتناع‌کننده‌تر خواهد بود. هر دو فیلم فاقد تدوین و صحنه‌آرایی بودند و همین «خام بودن» به قدرت اقتناعی آن‌ها افزود.

❖ فیلم اول: ثبات قاب و فقدان تدوین → احساس سندی.

❖ فیلم دوم: لرزش، صدهای محیطی و کیفیت پایین → احساس صداقت و واقعیت.

پیامد اقتناعی

یافته‌ها نشان دادند که وقتی فیلم اول توسط برخی مخاطبان به‌عنوان محتوای ساختگی یا تولیدشده با هوش مصنوعی زیر سؤال رفت، فیلم دوم ناخواسته به تأیید آن کمک کرد. کاربران حتی با انگیزه‌های سیاسی مختلف (مثلاً انتقاد از حکومت ایران) فیلم دوم را بازنشر کردند، اما همین اقدام به‌طور غیرمستقیم موجب شد اصالت فیلم اول نیز تثبیت شود.

جمع‌بندی یافته‌ها: براساس سه پرسش اصلی، می‌توان نتایج زیر را بیان کرد:

۱. مسیرهای متفاوت انتشار (رسمی و غیررسمی) موجب ایجاد دو نوع اعتبار شدند که در کنار هم روایت اقتناعی را تقویت کردند.

۲. عناصر تصویری و شنیداری در هر فیلم کارکردهای متفاوتی داشتند: فیلم اول تهدید فوری را نشان داد و فیلم دوم تجربه انسانی و احساسی را منتقل کرد.

۳. ترکیب دو فیلم یک روایت چندلایه و غیرقابل انکار پدید آورد که هم سندی رسمی داشت و هم باورپذیری مردمی.

این یافته‌ها نشان می‌دهد که در عصر جنگ روایت‌ها، اقتناع رسانه‌ای نه از یک منبع یا یک روایت، بلکه از هم‌افزایی منابع رسمی و غیررسمی و از تلفیق بعد عقلانی و احساسی حاصل می‌شود. در تحلیل گفتمان، معنا از طریق «رابطه بینامتنی» ساخته می‌شود؛ یعنی هر متن در نسبت با متن‌های دیگر معنای خود

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجربیش)

را می‌یابد. یافته‌ها نشان دادند که فیلم دوم ناخواسته «بینامتن تأییدی» فیلم اول شد. به بیان دیگر، گفتمان رسمی که به‌تنهایی با تردید مواجه بود در کنار گفتمان مردمی، معنا و مشروعیت تازه‌ای یافت. این سازوکار همان چیزی است که فرکلاف آن را تناظر گفتمانی (interdiscursivity) می‌نامد: دو گفتمان متفاوت با هم ترکیب می‌شوند و یک روایت مسلط می‌سازند که بیش از مجموع اجزای خود قدرت اقتناعی دارد.

از منظر نشانه‌شناسی نیز هر فیلم برای دیگری نقش «تثبیت‌کننده معنا» داشت: نشانه‌های مستند در فیلم اول، نشانه‌های احساسی فیلم دوم را عقلانی کردند و نشانه‌های احساسی فیلم دوم، نشانه‌های رسمی فیلم اول را انسانی و باورپذیر ساختند. نتیجه این تعامل، تولید یک معنای چندلایه، تثبیت‌شده و سخت قابل‌انکار بود.

بحث و تحلیل تطبیقی: یافته‌های این پژوهش در پاسخ به سه سؤال اصلی، نشان‌دهنده ظرفیت بالای تعامل میان روایت رسمی و شهروندی در تولید باورپذیری است. در این بخش، یافته‌ها در چهار سطح بستر نظری گسترده‌تر، مقایسه با پژوهش‌های مشابه، صورت‌بندی مفهومی جدید و دامنه تعمیم‌پذیری مورد بحث قرار می‌گیرند.

سطح نخست: تأیید و بسط چهارچوب نظری پژوهش

یافته‌های پژوهش به‌وضوح نشان داد که نظریه دروازه‌بانی (Shoemaker & Vos, 2009) در عصر دیجیتال نیازمند بازتعریف است. در مدل کلاسیک این نظریه، دروازه‌بانان اصلی، رسانه‌های رسمی و خبرنگاران حرفه‌ای بودند. اما یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در شرایط بحران، کاربران عادی نیز به‌عنوان دروازه‌بان عمل می‌کنند و انتخاب‌های آن‌ها درباره بازنشر یا عدم بازنشر یک محتوا، به همان اندازه بر شکل‌گیری روایت مسلط تأثیرگذار است (Durani & Eckhardt, 2024). این یافته با پژوهش دورانی و اکهارت (۲۰۲۴) در مورد جنگ اوکراین هم‌سو است که نشان دادند کاربران شبکه‌های اجتماعی با تصمیم‌گیری درباره گردش تصاویر، نقش دروازه‌بانی معکوس (Reverse Gatekeeping) ایفا می‌کنند. در مطالعه حاضر، فیلم شهروندی دقیقاً از همین مسیر معکوس عبور

اقناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجریش)

کرد: کاربران نه‌تنها آن را منتشر کردند، بلکه با بازنشر هدفمند، به اعتباربخشی آن و به‌تبع آن، به تأیید غیرمستقیم فیلم رسمی کمک کردند.

همچنین، یافته‌ها نشان داد که نظریه اقناع از طریق ترس (Witte & Allen, 2000) در بافت تصاویر شهروندی کارایی بیشتری دارد. در حالی که مدل کلاسیک این نظریه بر پیام‌های کلامی و متنی متمرکز است، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عناصر بصری خام و بی‌واسطه (لرزش دوربین، صداهای محیطی، واکنش‌های هیجانی) می‌توانند مؤلفه «شدت تهدید» را به‌مراتب مؤثرتر از هر پیام کلامی انتقال دهند. این نکته با یافته‌های کائور و آروارا (۲۰۲۵) در مورد جنگ اسرائیل-فلسطین هم‌خوانی دارد که تأکید کردند در عصر پساحقیقت، عناصر بصری غیرکلامی جایگاه مهم‌تری در اقناع مخاطب پیدا کرده‌اند.

سطح دوم: مقایسه با پژوهش‌های مشابه و تأیید نوآوری

مقایسه یافته‌های این پژوهش با مطالعه سؤل‌مان و همکاران (۲۰۲۵) در مورد جنگ اسرائیل-فلسطین، وجوه تشابه و افتراق جالبی را آشکار می‌کند. سؤل‌مان و همکاران نشان دادند که روایت‌های مردمی در شبکه‌های اجتماعی عمدتاً به‌عنوان «روایت‌های متضاد» (Counter-narratives) در برابر روایت رسمی عمل می‌کنند و نقش اصلی آن‌ها، «تخریب» اعتبار روایت نهادی است. اما یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در شرایطی خاص (از جمله زمانی که هر دو روایت از یک «راستی‌آزمایی ثانویه» برخوردار شوند)، روایت شهروندی می‌تواند نه در تقابل، بلکه در تکمیل و تأیید روایت رسمی عمل کند. این تفاوت را می‌توان به عوامل زمینه‌ای مانند سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های رسمی، میزان دسترسی به منابع جایگزین، و ماهیت خود رویداد نسبت داد. در مورد انفجار تجریش، به‌نظر می‌رسد که ماهیت غیرقابل انکار تصاویر (ثبت لحظه انفجار توسط دوربین مداربسته) و همچنین تأیید اصالت فیلم توسط منابع بین‌المللی (مانند واحد صحت‌سنجی بی‌بی‌سی)، زمینه‌ای فراهم کرد که روایت شهروندی به‌جای تقابل، به تکمیل روایت رسمی بپردازد. این یافته، نشان‌دهنده آن است که هم‌افزایی روایی یک وضعیت شرطی است و نه یک قاعده کلی؛ یعنی زمانی تحقق می‌یابد که هر دو روایت از حداقل سطح اعتبار برخوردار باشند.

از سوی دیگر، پژوهش فرناندس-کاستریلو و راموس (۲۰۲۴) در مورد جنگ اوکراین نشان داد که در عصر پساحقیقت، محتوای تولیدشده توسط کاربران گاهی معتبرتر از روایت‌های رسمی جلوه می‌کند. یافته‌های این پژوهش این نتیجه را تأیید می‌کند، اما یک لایه تحلیلی جدید به آن اضافه می‌کند: اعتبار بیشتر روایت شهروندی، نه به معنای بی‌اعتباری روایت رسمی، بلکه به معنای نیاز به یک «کمک رسانه‌ای» برای تکمیل روایت رسمی است. به عبارت دیگر، مخاطب با دیدن فیلم شهروندی، صرفاً فیلم رسمی را رد نمی‌کند، بلکه آن را در یک بافت انسانی‌تر و قابل‌درک‌تر بازتفسیر می‌کند.

سطح سوم: صورت‌بندی مفهومی براساس یافته‌ها (مدل سه‌وجهی اقتناع در جنگ روایت‌ها)

براساس یافته‌های این پژوهش، می‌توان یک مدل سه‌وجهی برای تبیین فرایند اقتناع در جنگ روایت‌ها پیشنهاد کرد که از تعامل سه مؤلفه کلیدی شکل می‌گیرد:

۱. اعتبار منبع (Source Credibility): شامل دو زیرمؤلفه اعتبار نهادی (ناشی از منبع رسمی) و اعتبار تجربی (ناشی از حضور عینی و شهادت فردی).

۲. ساختار نشانه‌ای (Semiotic Structure): شامل کیفیت بصری و شنیداری، میزان مداخله خالق، حضور یا فقدان تدوین، و نسبت بین نشانه‌های عینی و ضمنی.

۳. بستر انتشار (Dissemination Context): شامل سرعت انتشار، کانال‌های توزیع (رسمی/غیررسمی)، و فرایندهای تأیید یا تکذیب ثانویه.

آنچه این مدل را از مدل‌های پیشین (مانند مدل اعتبار منبع مگگوایر یا مدل قاب‌بندی انتمن) متمایز می‌کند، تأکید بر تعامل پویا میان این سه مؤلفه است. به گونه‌ای که در شرایط خاص (مانند مطالعه حاضر)، ضعف یک مؤلفه در یک روایت می‌تواند توسط قوت مؤلفه مشابه در روایت دیگر جبران شود و نتیجه نهایی، تولید یک روایت چندلایه و اقتناع‌کننده باشد. این مدل پیشنهادی، می‌تواند چهارچوبی تحلیلی برای مطالعات آینده در زمینه جنگ روایت‌ها فراهم آورد.

سطح چهارم: دامنه تعمیم‌پذیری و محدودیت‌ها

پژوهش حاضر، به مثابه یک مطالعه موردی کیفی، به دنبال تعمیم آماری نیست، بلکه به دنبال شناسایی سازوکارهایی است که قابلیت انتقال به موقعیت‌های مشابه را دارند. با این حال، باید به این نکته توجه داشت که یافته‌های این پژوهش تا حد زیادی به بافت سیاسی و رسانه‌ای ایران وابسته است. در جوامعی که سطح اعتماد به رسانه‌های رسمی به شدت پایین است، یا در شرایطی که روایت رسمی با تأخیرهای طولانی‌تر منتشر می‌شود، ممکن است تعامل روایت‌ها به جای هم‌افزایی، به تقابل و تشدید شکاف‌های گفتمانی منجر شود. بنابراین، تعمیم مفهوم «هم‌افزایی روایی» به سایر جنگ‌ها و بحران‌ها (نظیر جنگ اوکراین، سوریه یا غزه) نیازمند مطالعات تطبیقی بیشتری است که نقش متغیرهای زمینه‌ای (مانند سطح اعتماد نهادی، میزان دسترسی به اینترنت، و ساختار سیاسی رسانه‌ها) را نیز در نظر بگیرند. همچنین، همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، این پژوهش به جای سنجش اثرگذاری واقعی بر مخاطب، بر ظرفیت‌های اقناعی متن‌ها متمرکز بوده است. بنابراین، پژوهش‌های آینده با رویکردهای تجربی (نظیر آزمایش‌های روان‌شناختی یا تحلیل محتوای واکنش‌های کاربران در شبکه‌های اجتماعی) می‌توانند ابعاد مغفول‌مانده این موضوع را روشن‌تر سازند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تحلیل سازوکارهای شکل‌گیری باورپذیری و ظرفیت اقناعی دو روایت تصویری از انفجار تجریش انجام شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که قدرت یک روایت رسانه‌ای در شرایط جنگ روایت‌ها الزاماً از یک منبع منفرد ناشی نمی‌شود، بلکه می‌تواند از تعامل میان روایت‌هایی با منشأها، شیوه‌های تولید و مسیرهای انتشار متفاوت شکل گیرد. در این مطالعه، فیلم ثبت‌شده توسط دوربین مداربسته و فیلم شهروندی هر یک واجد نوع متفاوتی از اعتبار بودند؛ فیلم رسمی از طریق ثبت ماشینی، ثبات قاب و فقدان مداخله آشکار انسانی، اعتبار نهادی و سندیت تصویری ایجاد می‌کرد، در حالی که فیلم شهروندی از طریق حضور مستقیم فیلم‌بردار، کیفیت خام تصویر، صداها، محیطی و نمایش پیامدهای انسانی، اعتبار تجربی و عاطفی رویداد را تقویت می‌کرد.

نخست، تحلیل بر مبنای نظریه دروازه‌بانی پیام نشان داد که تفاوت در مسیر انتشار فیلم‌ها (انتشار رسمی از طریق رسانه ملی در مقابل انتشار غیررسمی در شبکه‌های اجتماعی) سبب ایجاد دو نوع اعتبار متفاوت شد. فیلم اول به دلیل انتشار تأخیری، با پرسش‌هایی درباره میزان اصالت مواجه گردید، در حالی‌که فیلم دوم به سبب سرعت و بی‌واسطگی، واکنش هیجانی فوری در مخاطبان ایجاد کرد.

دوم، براساس نظریه اقتناع از طریق ترس، تصاویر و صداها موجود در فیلم دوم بیش از همه توانستند سطح تهدید را فوری و شخصی جلوه دهند؛ به‌ویژه لرزش دوربین و فریادهای ثبت‌شده که حس قرار گرفتن در متن حادثه را به مخاطب القا کردند. این عناصر اقتناعی موجب افزایش باورپذیری و تأثیر روانی ویدیو شدند.

سوم، تحلیل از منظر نظریه گرایش عاطفی نشان داد که امکان هم‌ذات‌پنداری با قربانیان در فیلم دوم بیشتر از فیلم نخست است، چراکه حضور صداها و واکنش‌های انسانی تجربه‌ای ملموس‌تر و احساسی‌تر برای مخاطب فراهم کرد.

چهارم، از منظر زیبایی‌شناسی واقع‌گرایانه بازن، خام‌بودن و بی‌واسطگی فیلم شهروندی به قدرت اقتناعی آن افزود و نشان داد که در فضای پساحقیقت، ساده‌ترین تصاویر می‌توانند بیشترین اثر را داشته باشند.

در مجموع می‌توان گفت که ترکیب روایت رسمی و غیررسمی در کنار ویژگی‌های واقع‌گرایانه تصاویر، نقش کلیدی در تثبیت روایت انفجار تجریش داشت. این دو فیلم نه‌تنها یکدیگر را تکمیل کردند، بلکه توانستند در کنار هم به سندی اقتناعی در جنگ رسانه‌ای میان ایران و اسرائیل بدل شوند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب روایت رسمی و روایت شهروندی می‌تواند ظرفیت اقتناعی یک رویداد رسانه‌ای را افزایش دهد. فیلم رسمی با اتکا بر ویژگی‌هایی مانند ثبت ماشینی، ثبات قاب و فقدان مداخله آشکار انسانی، نوعی اعتبار نهادی و سندیت تصویری ایجاد می‌کند؛ در حالی که فیلم شهروندی از طریق حضور مستقیم فیلم‌بردار، کیفیت خام تصویر، صداها و محیطی و نمایش پیامدهای انسانی، اعتبار تجربی و عاطفی رویداد را تقویت می‌کند. بنابراین، قدرت اقتناعی این دو فیلم نه صرفاً در ویژگی‌های منفرد هر کدام، بلکه در رابطه متقابل میان آن‌ها شکل می‌گیرد.

براساس این یافته‌ها، می‌توان مفهوم «هم‌افزایی روایی» را به‌عنوان یکی از سازوکارهای مهم شکل‌گیری باورپذیری در جنگ روایت‌ها پیشنهاد کرد. در این وضعیت، روایت‌های دارای منشأهای متفاوت، به جای آنکه الزاماً در تقابل با یکدیگر قرار گیرند، می‌توانند از طریق تکمیل ظرفیت‌های معنایی یکدیگر، روایت پیچیده‌تر و چندلایه‌تری ایجاد کنند. در مطالعه حاضر، روایت رسمی بیشتر پاسخگوی نیاز مخاطب به سندیت و تأیید عینی رویداد بود، در حالی که روایت شهروندی نیاز مخاطب به درک تجربه انسانی و ابعاد احساسی حادثه را پوشش داد.

با این حال، باید توجه داشت که پژوهش حاضر بر تحلیل متن‌های رسانه‌ای تمرکز دارد و هدف آن سنجش مستقیم میزان تغییر نگرش یا پذیرش مخاطبان نیست. بنابراین، نتایج تحقیق درباره «ظرفیت‌های اقتناعی» و «سازوکارهای تولید باورپذیری» این تصاویر است، نه اندازه‌گیری قطعی اثر آن‌ها بر همه مخاطبان. بررسی دریافت مخاطبان، تحلیل واکنش‌های کاربران در شبکه‌های اجتماعی و مطالعه تجربی فرایند پذیرش یا مقاومت در برابر این روایت‌ها می‌تواند در پژوهش‌های آینده ابعاد تکمیلی این موضوع را روشن سازد.

از منظر نظری، این پژوهش نشان می‌دهد که به‌کارگیری هم‌زمان نظریه‌های ارتباطی (دروازه‌بانی، اقناع از طریق ترس، گرایش عاطفی) و زیبایی‌شناسی سینمایی می‌تواند چهارچوبی کارآمد برای تحلیل ویدیوهای جنگی فراهم کند. از منظر عملی نیز نتایج تحقیق اهمیت بررسی محتوای شهروندی در کنار روایت‌های رسمی را برای فهم جنگ روایت‌ها آشکار می‌سازد.

فراتر از جمع‌بندی نظری پژوهش، یافته‌ها پیامدهای عملی مهمی برای سیاست‌گذاران رسانه‌ای و نظام مدیریت بحران دارد. نخست، تجربه انفجار تجریش نشان داد که روایت‌های مردمی نه‌تنها مانع روایت رسمی نیستند، بلکه می‌توانند به‌عنوان «سرمایه روایی» عمل کنند؛ زیرا از نظر مخاطبان واجد نشانه‌های صداقت، بی‌واسطگی و تجربه زیسته‌اند. بنابراین نهادهای رسمی می‌توانند با ایجاد سازوکارهای روشن برای گردآوری، صحت‌سنجی، و بازنشر هدفمند محتوای شهروندی، روایت خود را تقویت کنند و از شکل‌گیری شکاف بی‌اعتمادی جلوگیری نمایند. دوم آن‌که تحلیل دو فیلم نشان داد روایت رسمی معمولاً بعد فنی و مستند

رویداد را پوشش می‌دهد، در حالی‌که روایت مردمی بُعد انسانی و عاطفی را برجسته می‌کند؛ این مکمل بودن نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران باید به جای حذف یا نادیده گرفتن محتوای شهروندی، از آن به عنوان ابزار تکمیل‌کننده روایت نهادی بهره بگیرند. سوم، در حوزه آموزش و سواد رسانه‌ای، نتایج این پژوهش پیشنهاد می‌کند که آموزش کاربران برای ثبت مسئولانه وقایع، شناخت موقعیت‌های خطر، رعایت اصول اخلاقی و آگاهی از اثرات اجتماعی باز نشر محتوا می‌تواند کیفیت روایت‌های مردمی را در بحران‌ها ارتقا دهد و به شکل‌گیری حافظه جمعی دقیق‌تر و معتبرتر کمک کند. در نهایت، این یافته‌ها برای نهادهای رسمی نشان می‌دهد که در عصر جنگ روایت‌ها، استراتژی مؤثر نه تولید انحصاری روایت، بلکه مدیریت هوشمند ترکیب روایت‌های رسمی و مردمی است؛ رویکردی که می‌تواند اعتماد عمومی را افزایش دهد و از شکل‌گیری گفتمان‌های رقیب و مخرب جلوگیری کند.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که افزایش باورپذیری در جنگ روایت‌ها الزاماً محصول یک روایت واحد نیست، بلکه می‌تواند از تعامل روایت‌هایی با منشأهای متفاوت حاصل شود. در مطالعه حاضر، روایت رسمی با تکیه بر اعتبار نهادی و روایت شهروندی با اتکا بر اعتبار تجربی، به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت کردند. این وضعیت را می‌توان نوعی «هم‌افزایی روایی» دانست که در آن روایت‌های مستقل، بدون آنکه لزوماً هماهنگ طراحی شده باشند، در ذهن مخاطب به شکل یک روایت اقتناع‌آمیز واحد بازسازی می‌شوند.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با مقایسه موردی میان نمونه‌های مشابه در جنگ‌های اوکراین، سوریه و غزه، ابعاد تطبیقی این پدیده را روشن‌تر کنند. همچنین، مطالعه واکنش مخاطبان در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند مکملی ارزشمند برای تحلیل محتوای تصویری باشد.

فهرست منابع

۱. سمیعی، م (۱۴۰۱). جنگ‌های رسانه‌ای روایت‌محور، پژوهش‌کده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲. صادقی، ع؛ و هادیان، ز (۱۳۹۴). «نقش رسانه در جنگ نرم با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه رسانه، ۲۵(۳)، ۷۶-۵۱.

اقتناع مخاطب در جنگ روایت‌ها (مطالعه موردی فیلم‌های رسمی و شهروندی انفجار تجربیش)

۳. ضیایی‌پرور، ح (۱۳۹۰). «ایران و جنگ رسانه‌ای»، *مجله حوزه*، ۱۸(۲)، ۷۵-۹۸.
۴. مولانا، س. ح (۱۳۷۹). «جنگ رسانه‌ها: علل، اهداف و راه‌حل‌ها»، *فصلنامه رسانه*، ۱۱(۲)، ۷-۲۶.
۵. مهدیزاده، س. م (۱۳۹۰). *نظریه‌های رسانه: اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی*، انتشارات همشهری.
6. Allan, S., & Zelizer, B. (Eds.). (2004). *Reporting war: Journalism in wartime*. Routledge.
7. Bazin, A. (2005). *What is cinema?* (Vols. 1-2). University of California Press.
8. de Bruijn, M., Nyirinkindi, L., & van Dijck, J. (2025). Citizen journalism, disinformation and the weaponization of social media in Mali. *Journalism*, 26 (4), 587-604. <https://doi.org/10.1177/14648849241312743>
9. Durani, M., & Eckhardt, A. (2024). Visual gatekeeping in the Russo-Ukrainian war: How user decisions shape digital image circulation. *Information Systems Journal*, 34 (2), 210-233. <https://doi.org/10.1111/isj.12483>
10. Entman, R. M. (2004). *Projections of power: Framing news, public opinion, and US foreign policy*. University of Chicago Press.
11. Fairclough, N. (1995). *Media discourse*. Edward Arnold.
12. Fernández-Castrillo, C., & Ramos, M. (2024). Visual misinformation and the Ukraine war: The role of citizen videos in the post-truth era. *Digital Journalism*, 12 (3), 315-332. <https://doi.org/10.1080/21670811.2023.2295424>
13. Festinger, L. (1957). *A theory of cognitive dissonance*. Stanford University Press.

14. Katz, E., Blumler, J. G., & Gurevitch, M. (1974). Utilization of mass communication by the individual. In J. G. Blumler & E. Katz (Eds.), *The uses of mass communications: Current perspectives on gratifications research* (pp. 19-32). Sage Publications.
15. Kaur, G., & Arora, A. (2025). Media framing of the Israel-Palestine conflict: A large language model approach. *arXiv preprint*. <https://arxiv.org/abs/2506.10421>
16. Kristeva, J. (1980). *Desire in language: A semiotic approach to literature and art*. Columbia University Press.
17. McGuire, W. J. (1985). Attitudes and attitude change. In G. Lindzey & E. Aronson (Eds.), *Handbook of social psychology* (3rd ed., Vol. 2, pp. 233-346). Random House.
18. Robinson, P. (2002). *The CNN effect: The myth of news, foreign policy and intervention*. Routledge.
19. Shoemaker, P. J., & Vos, T. (2009). *Gatekeeping theory*. Routledge.
20. Sualman, I., Hashim, R., & Zawawi, M. (2025). Counter-narratives in the Israel-Palestine conflict: The role of citizen journalism in social media. *International Multidisciplinary Business Review*, 5 (1), 12-28. <https://ojs.amhinternational.com/index.php/imbr/article/view/4019>
21. Witte, K., & Allen, M. (2000). A meta-analysis of fear appeals: Implications for effective public health campaigns. *Health Education & Behavior*, 27(5), 591-615.
22. Zasiakin, S., Horbach, D., & Ivanova, O. (2025). A corpus of war narratives: Linguistic patterns in Ukrainian conflict stories. *Language Resources and Evaluation*, 59 (2), 445-462. <https://doi.org/10.1007/s10579-025-09813-8>